بی مقدمه

عبرت عنوان صفحه ای است که روزهای پنجشنبه براساس سرگذشت واقعی افراد با تغییر نام و موقعیت ها به چاپ می رسد .

عبرت سرگذشت دختران و پسران جوان راه گم کرده و مردان و زنان سر خورده ای است که در نیمه راه زندگی ، بر اثر ناملایمات زندگی و سختی شرایط زندگی ، راه را گم کرده اند و به ناچار در سرا شیبی بد نامی ، ناکامی و یاس افتاده اند . جوانانی که با اندک مشاوره و راهنمایی می توان از آنان پایه های استوار یک جامعه را ساخت . مردان و زنانی که در کشاکش زمان ، با صرف کمی وقت و تجربه می توان از آنان حافظان دین و خانواده ای را ساخت .

امیدواریم در این راه که امروز قدم اول را برداشته ایم و بی شک درخواست های خوانندگان ما را بر این امر وادار ساخت که بتوانیم با بازگو کردن مشکلات ، معضلات و ناکامی ها مردان و زنان این دیار همیشه خونگرم و وفادار ، اندکی گره گشای زندگی های متلاشی و در آستانه فرو پاشی باشیم . چرا که اعتقاد داریم ما برای وصل کردن آمده ایم نه برای فصل . همچنین علاقه مندان می توانند سرگذشت واقعی خود را حضوری کتبی و یا ایمیل در اختیار ما نهاد تا بتوانیم جهت عبرت و پند آموزی دیگران از آن استفاده نماییم . پس با ما در این صفحه همراه و همقدم باشید .

زندگیتان شاد و دلتان نورانی باد

ناگهان ورق خوشبختی من برگشت

حالا بعد از ۲۰ سال زندگی مشترک و با ۲ فرزند پسر در این شهر تنها و بی پناه هستم ، خانواده ام مرتب مرا به خاطر گذشته سرزنش می کنند و فرزندانم هم از این وضعیت بسیار ناراحت و نگران هستند نمی دانم چگونه باید سرنخی از " عاصم " بیابم . حتی اگر می دانستم که زنده است خیالم راحت می شد و می توانستم بگونه ای جواب فرزندانم را بدهم .

وقتی به هوش آمدم " عاصم " با چهره برافروخته بالای سرم نشسته بود ، با گریه ازش خواستم واقعیت را بگوید و او هم همه چیز را گفت : و فهمیدم که تمام زنان خانه ، زنهای برادر و عموی " عاصم"هستند که در یک خانه زندگی می کنند و هر کدام از برادرانش ۲ تا ۳ همسر دارند

گذر زمان شیارهای عمیقی بر چهره اش گذاشته بود .

چهره زن میانسالی در آینه پیدا بود که تازیانه زمانه بدجوری مجروحش کرده بود و از او جز مشتی استخوان و پوست چیزی باقی نگذاشته بود . " زهرا " زنی ۳۸ ساله با ۲ فرزند پسر تنها و بی کس در شهری بزرگ و درندشت بدون پشتیبان و حامی زندگی می کرد .

۲۰ سال پیش با مردی پاکستانی ازدواج کرده همه چیز از عشق و عاشقی شروع شد .

پدر " زهرا " در کارگاهی با " عاصم " کار می کرد . او از پاکستان به بندرعباس سفر کرده بود و تنها در کارگاهی با پدرم شریک بود .

بعضی اوقات به همراه پدر به منزل ما می آمد و در کارها کمک می کرد و در همین رفت و آمدها کم کم احساس کردم " عاصم" بهم علاقمند شده و من هم تا حدودی به او علاقه داشتم ، بعد از یکسال " عاصم " یک روز بی مقدمه به خواستگاریم آمد .

ابتدا تمام اعضای خانواده خصوصا پدر مخالفت شدیدی با این ازدواج داشتند اما با اصرار و پا فشاری " عاصم " و خودم سرانجام پدر راضی شد . اما شرط گذاشت تمام مشکلات زندگی بایک خارجی به عهده خودت است و ما هرگز کاری به زندگی تو نخواهیم داشت .

خلاصه بعد از دو ماه ما به عقد هم درآمدیم . اما از خانواده و نزدیکان " عاصم" کسی در جشن ما حضور نداشت و تنها یکی از دوستان نزدیکش که جوانی ۲۵ ساله بود به عنوان فامیل داماد در مراسم حاضر بود .

همیشه هر وقت از " عاصم " در مورد خانواده اش سوال می کردم ، می گفت : من کسی را ندارم و تمام اعضای خانواده ام فوت کرده اند . " عاصم " همکار پدر بود و درآمدش هم بد نبود و می توانست زندگی من و خودش را تامین کند .

بعد از شش ماه " عاصم " اعلام کرد می خواهد برای انجام کاری به پاکستان برود و یکماهه بر می گردد خیلی ناراحت شدم و مخالفت کردم . اما او اصرار داشت که حتما باید برود و کارش را انجام بدهد . بعد از یک هفته کش و قوس سرانجام راضی شدم و او رفت و بعد از ۴۵ روز برگشت .

قیافه اش آفتاب سوخته و خراشیده شده بود خیلی دلم برایش سوخت ، می گفت : برگشتن از مرز خیلی اذیت شده و با سختی خودش را به ایران رسانده است .

ابتدا تمام اعضای خانواده خصوصا پدر مخالفت شدیدی با این ازدواج داشتند اما با اصرار و پا فشاری " عاصم " و خودم سرانجام پدر راضی شد .

اما شرط گذاشت تمام مشکلات زندگی بایک خارجی به عهده خودت است و ما هرگز کاری به زندگی تو نخواهیم داشت

وقتی سوال کردم مگر قانونی نرفتی جواب می داد چرا ولی خیلی سخت بود . از آن به بعد مسافرت به پاکستان هر ماه به مدت یک هفته تا ۱۰ روز تکرار شد ، به طوری که کم کم پدر عذر " عاصم " را خواند و گفت همکار پاره وقت نمی خواهد و او دل به کار نمی دهد .

" عاصم " هم که اصلا نارحت نشده بود گفت : باید کار دیگری پیدا کنم و روزها از خانه بیرون می رفت و غروب خسته و مانده بر می گشت . بعد از ۲ هفته اعلام کرد کار خوب و پر درآمدی پیدا کرده منتها باید همیشه در سفر باشد . ابتدا خیلی ناراحت شدم اما بعد قانع شدم که مرد باید برای گذران زندگی تلاش کند . بعد از مدتی وضع زندگیمان بهتر شد خانه مستقلی خریدیم و او که تبعه بیگانه بود خانه را به نام من زد . کم کم طلا و جواهرات بیشتری برایم می خرید و وسایل شیک و جدید به زندگیم اضافه می شد .

دوستان و آشنایان به زندگیم غبطه می خوردند ، آنهایی که روزگاری مرا به خاطر این ازدواج شماتت می کردند و نیش و کنایه می زدند . امروز حسرت زندگیم را می خوردند . بعد از دو سال اولین فرزندم که پسری بسیار با مزه بود به دنیا آمد .

زندگیم رنگ و بوی دیگر به خود گرفت و " عاصم " هم بیشتر در خانه می ماند . به مناسبت تولد فرزندم یک ماشین پیکان برایم خرید و باز هم سندش را به نامم زد . زندگی بسیار خوب و خوشی داشتیم و تنها نگرانی و ناراحتی من از سفرهای " عاصم " بود که گاه تا دو ماه هم خبری ازش نبود و بعد با دست پر باز می گشت و ما را غافلگیر می کرد.

یکبار هم پیشنهاد سفر به پاکستان را داد که خیلی خوشحال شدم می خواستم زادگاه همسرم را از نزدیک ببینم .

خلاصه به اتفاق دو تا از دوستانش با هم به پاکستان سفر کردیم قسمتی از راه را با سختی پشت سر گذاشتیم و بعدا فهمیدم که ما به صورت غیر مجاز به پاکستان رفته ایم . وقتی وارد پاکستان شدیم دو مسیر طولانی را با یک مینی بوس قدیمی و شلوغ طی کردیم تا به روستایی رسیدیم که " عاصم " گفت " زادگاهش هست . خلاصه ما را به خانه ای برد که بسیار شلوغ بود و مملو از بچه های قد و نیم قد و زنانی که همه پشت در اتاق ها ما را می پاییدند.

مرا به پیرزنی معرفی کرد و گفت که او را مادر صدا می زند و من بی خبر از همه چیز پذیرفتم . یک هفته اول در آرامش سپری شد و بسیار مرا عزیز می پنداشت و حسابی پذیرایی می کردند . تا روزی یکی از پسران ۱۲ - ۱۳ ساله به سراغ " عاصم " آمد و گفت " بابا بیا برویم مشکلی پیش آمده و " عاصم " سراسیمه همراهش رفت .

از شنیدن کلمه بابا جا خوردم ، بلافاصله بلند شدم و با چند زن جوان در آن خانه دست و پا شکسته صحبت کردم همگی به اتفاق گفتند چیزی نمی دانند و مایل به حرف زدن با من نبودند .

به سراغ پیرزنی رفتم که " عاصم " مادر صدایش می کرد بازبان فارسی دست و پا شکسته گفت : که عاصم پسرش است که سالها پیش در سن ۱۶ سالگی با دختر عمویش ازدواج کرده و ٤ فرزند دارد که بزرگترینش ۲۰ ساله است .

" عاصم " برای کار کردن به ایران آمده و همانجا هم ازدواج کرده .مادرش با خونسردی گفت : ما رسم داریم هر مردی ۳ همسر اختیار می کند و خودش همسر سوم پدر " عاصم " است که چهار سال پیش فوت کرده . دنیا دور سرم چرخید و بیهوش شدم وقتی به هوش آمدم در اتاق یکی از زنان خانه خوابیده بودم " عاصم " با چهره برافروخته بالای سرم نشسته بود ، با گریه ازش خواستم واقعیت را بگوید و او هم همه چیز را گفت : و فهمیدم که تمام زنان خانه ، زنهای برادر و عموی " عاصم"هستند که در یک خانه زندگی می کنند و هر کدام از برادرانش ۲ تا ۳ همسر دارند .

بسیار ناراحت شدم و حالا دلیل مخالفت پدرم را با این ازدواج فهمیدم . اما چه فایده که خیلی دیر شده بود . بعد از ۲۰ روز به ایران برگشتم خیلی از دست " عاصم " ناراحت و عصبانی بودم .

او هم چیزی نمی گفت فقط سعی می کرد به من بیش از اندازه محبت کند . در این بین متوجه شدم برای بار دوم باردار هستم و این فاجعه بود . تصمیم به خودکشی گرفتم که متاسفانه در آخرین لحظات توسط خواهرم نجات یافتم و دوباره زندگی را از سر شروع کردم . با تولد دومین پسرم بار دیگر " عاصم " مهربانتر شد و سعی کرد تمام خواسته هایم را برآورده کند .

اما دلم بدجوری شکسته بود و نمی توانستم او را ببخشم .

سالها بدین منوال گذشت و هر روز از " عاصم " دورتر می شدم اما او همچنان به من محبت می کرد و تمام خواسته هایم را با پول و طلا برآورده می کرد . حالا دیگر پسرانم دوره ابتدایی را تمام کرده بودند و در مقطع راهنمایی درس می خواندند و من هم در ناز و نعمت غرق بودم .

" عاصم " هم هر ٦ ماه یکبار به پاکستان می رفت و بعد از ۲ - ۳ هفته باز می گشت .

دیگر به این زندگی عادت کرده بودم ، تا اینکه ورق خوشبختی من بازگشت و " عاصم " در یک سفر کاری هرگز باز نگشت . تا ۲ ماه نگرانش نبودم و غیبتش را طبیعی می دانستم اما بعد از دو ماه نگرانش شدم و از تمام دوستان و آشنایانی که احتمال می دادم از او خبر دارند سراغ گرفتم که متاسفانه گفتند او را یکماه پیش در جاده زاهدان دیده اند و دیگر سراغی از او ندارند در این جستجو ها حقایق تازه ای از زندگی " عاصم " دستگیرم شد .

او در کار قاچاق مواد مخدر از پاکستان به ایران بود و تمام سفرهایش هم برای جابجایی و خرید و فروش مواد بود . خلاصه من ۳ سال تمام به دنبالش گشتم .

دو بار به پاکستان رفتم و در آن منزلی که اقوامش ساکن بودند جستجو کردم آنها هم خبری نداشتند . به تمام زندان های کشور سر زدم ، وکیل گرفتم باز هم خبری از او نشد و نتوانستم پیدایش کنم .

حالا بعد از ۲۰ سال زندگی مشترک و با ۲ فرزند پسر در این شهر تنها و بی پناه هستم ، خانواده ام مرتب مرا به خاطر گذشته سرزنش می کنند و فرزندانم هم از این وضعیت بسیار ناراحت و نگران هستند .

نمی دانم چگونه باید سرنخی از " عاصم " بیابم . حتی اگر می دانستم که زنده است خیالم راحت می شد و می توانستم بگونه ای جواب فرزندانم را بدهم .

زندگی بسیار خوب و خوشی داشتیم و تنها نگرانی و ناراحتی من از سفرهای " عاصم " بود که گاه تا دو ماه هم خبری ازش نبود و بعد با دست پر باز می گشت و ما را غافلگیر می کرد

عکس : علیرضا بهاری

آفات شراب در جامعه

محمد آخوند

قسمت دوم

الکل سلول های مغزی را ضعیف می کند و توانایی شخص را برای درک و تحلیل و تجزیه مسایل ، از بین می برد ، اما مساله مهم تر اثرات سوء ارثی آن است ، فرزند شخص الکلی خسته ، تنبل و کودن است ، آمادگی تحصیلی ندارد و همیشه عصبانی است به علاوه گاه دیده شده است که بعضی از اطفال این قبیل معتادان اصلا ناقص الخلقه به دنیا آمده اند

افزایش جرم و جنایت

یکی دیگر از آسیب های اجتماعی اخلاقی که الکلیسم برای جامعه به ارمغان می آورد همانا افزایش جرم و جنایت و به خصوص جنایات خیابانی می باشد و پرونده های موجود در سازمان های جنایی در اکثر کشورهای پیشرفته دنیا نشان می دهد که بیشتر عاملین جنایات خیابانی معتاد به الکل بوده اند . آنجا که عقل ترمز می کند و به جای آن کینه بغض و احساسات افزایش می یابد ، غیر از این چه می تواند باشد ؟

اینجاست که قرآن مجید به این مطلب اشاره می کند " انما یرید الشیطان ان یوقع العداوه البغضاء فی الخمر "

به درستی که شیطان می خواهد تا در میان شما به وسیله شراب ، دشمنی و کینه توزی ایجاد کند .

ودیعه گرانبهای شعور و عقل که خداوند به ما داده است برای حفظ آن ودیعه هم دستوراتی داده است و در این باب پیامبر اکرم (ص) نوشیدن الکل را که منجر به سستی و اختلال در عقل می گردد ، حرام فرموده و لزوم این تحریم برای هر عقل سلیم مسلم و قطعی می باشد

ایجاد اثر سوء ارثی؛

دکتر " هربرت مسکوف" یکی از پزشکان شرکت کننده در کنگره مبارزه با الکل و الکلیسم می گوید : الکل سلول های مغزی را ضعیف می کند و توانایی شخص را برای درک و تحلیل و تجزیه مسایل ، از بین می برد ، اما مساله مهم تر اثرات سوء ارثی آن است ، فرزند شخص الکلی خسته ، تنبل و کودن است ، آمادگی تحصیلی ندارد و همیشه عصبانی است به علاوه گاه دیده شده است که بعضی از اطفال این قبیل معتادان اصلا ناقص الخلقه به دنیا آمده اند . نتیجه ای که از این کنگره و تحقیقات متخصصان گرفته می شود شاید در معدودی از مردمان موثر افتد . اما بی شک راه علاج قطعی نیست .

الکل در زندگی بشر امروزه ریشه دوانده است و اگر مبارزه ای همه جانبه با آن آغاز نگردد ، ریشه اش سخت تر می شود و بسیاری از زنان و مردان جوامع را به کام هولناک خود می کشاند .

آیت الله العظمی "بروجردی" (ره) و دکتر "آرشه تونگ"

در زمان حیات مرحوم آیت الله العظمی " بروجردی" دکتر "آرشه تونگ" دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه با الکل ، مسافرتی به ایران نمود و در این سفر بود که خواستار شد به خدمت این مرجع شرفیاب شود تا پس از دیدار ، پرسش هایی از ایشان بنماید ، این شرفیابی به وسیله یکی از اساتید دانشگاه تهران صورت گرفت . خلاصه این شرفیابی و گفتمان حضوری آن دو شخصیت را از زبان استاد و دبیر انجمن بشنوید :

بر حسب تعیین وقت قبلی ، اینجانب به اتفاق دکتر " آرشه تونگ " به محضر آیت الله العظمی مشرف گردیدیم . این جانب و آقای دکتر " آرشه تونگ " کفش ها را در جلوی اطاق در آورده وارد اطاق شدیم و جهت دستبوسی به حضور حضرت آیت الله العظمی رفتیم ، وضع ساده و بی ریای ایشان فوق العاده جلب توجه می نمود .

حضرت آیت الله با قیافه جذاب و جبینی باز و نگاهی آرام بخش ، از دیدار ما اظهار خوشحالی و احوالپرسی فرمودند . این جانب پس از اظهار تشکر از این که حضرت آیت الله به ما اجازه تشرف فرمودند گفتم : آقای " دکتر آرشه تونگ " از کشور سوئیس و دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه با الکل هستند و ایشان پس از مسافرتی که برای پیشرفت کارهای خود (مبارزه با الکل) به اندونزی و تهران نموده اند ، فوق العاده علاقه به شرفیابی حضرت عالی را پیدا کردند و اینک تقاضا دارند به سوالات ایشان پاسخ فرمایید .

حضرت آیت الله اجازه دادند ، " آرشه تونگ " پرسید : حضرت آیت الله چرا استعمال الکل و مواد مست کننده در آیین اسلام ممنوع شده است ؟

حضرت آقا جواب فرمودند : انسان به سبب داشتن عقل ، اشرف مخلوقات شناخته شده و منظور از خلقت هم ، پیمودن راه تکامل در خداشناسی می باشد .

ودیعه گرانبهای شعور و عقل که خداوند به ما داده است برای حفظ آن ودیعه هم دستوراتی داده است و در این باب پیامبر اکرم (ص) نوشیدن الکل را که منجر به سستی و اختلال در عقل می گردد ، حرام فرموده و لزوم این تحریم برای هر عقل سلیم مسلم و قطعی می باشد .

" آرشه تونگ " دوباره پرسید : اگر استعمال مشروبات الکلی به مرحله اعتیاد رسد عقل و شعور را مختل می سازد ولی در مواردی که به مقدار کم استعمال شود و منجر به سستی نگردد در این مورد چه می فرمایند ؟

حضرت آیت الله در جواب فرمودند : وقتی دانسته شد که فضیلت انسان نسبت به حیوانات به واسطه داشتن عقل و شعور است و نیز وقتی مسلم گردید که انسان موظف است در حفظ کامل موهبت های آسمانی که عقل و شعور و ادراک بشری می باشد ، سعی کافی مبذول دارد ، بنابراین هر چیزی که این قوا و نیروی ادراکی را سست کند ، استفاده از آن جایز نخواهد بود و مسلم است که آشامیدن مشروبات الکلی به هر مقدار و اندازه که باشد شعور آدمی را با هر میزان استفاده " تحت تاثیر قرار می دهد . علاوه بر این موضوع دیگری که در خور اهمیت است آن که خداوند تبارک و تعالی به خصوصیات طبع بشری وقوف کامل دارد و به طبع زیاده طلبی مخلوق خود نیز واقف است و بدین جهت اگر مقدار کم آن را جایز می دانست ، تعیین حدود آن خالی از اشکال نمی گردید و از این رو برای این که بشر از بلا و مرض مستی که با هستی او منافات دارد نجات یابد ، نوشیدن جزء و کل مسکرات را منع فرموده است .

" آرشه تونگ " با شنیدن پاسخ دوم حضرت آیت الله عرض کرد : متجاوز از ده سال است که اداره امر مبارزه با الکل در دنیا به عهد این جانب می باشد و در این مدت با شخصیت های بزرگ ممالک مختلف (اعم از مذهبی و سیاسی و اجتماعی و علمی) مذاکره و مصاحبه های مفصل در این باره داشته ام ولی اعتراف می کنم ، تا کنون هیچ کس در دنیا بیانات جامع و مستدلی چون حضرت عالی فرمودید در این باب نداشته و فرمایشات شما بزرگترین سند ما برای مبارزه با نوشیدن مواد الکلی در دنیا خواهد بود و در واقع بهترین راه نیل به هدف ما همانا پیروی از دستورات رهبران عالی قدر اسلامی می باشد ، بنده به نام خود و تمام سازمان های بین المللی مبارزه با الکل ، از حضرت آیت الله سپاسگذاری نموده و امیدوارم که با فرمایشات و دستورات حضرت عالی در این مبارزه مقدس موفق گردیم . مطالعه و تحقیقات علمی این است که به حقایق آشنا و نزدیک سازد و ما را در پیشگاه قانون و قانونگذار اسلام وادار به تعظیم کند.

قانون گذاری که ١٤ قرن قبل از پیدایش آزمایشگاه ها و لا براتورها و تاسیس دانشگاه ها ، مشروبات الکلی را حرام و حتی قطره ای از آن را نیز ممنوع کرده است .

مشاور املاک جام جم
تلفن ۴۴۷۰۴۴۴-۰۹۱۷۳۲۱۴۰۶۳-۰۹۱۷۱۶۱۰۷۸۲
با مدیریت برادران احمدی

سالن زیبایی پروانه
Natural Beauty Salon
2230330
بلوار پیامبر، راه اندازان، و فلکه بزرگی

فرفورژه
نقد و اقساط
گالری کلاسیک تنها تولید کننده و بزرگترین مرکز پخش مصنوعات فلزی در طرح های ☑ اهورا ☑ هخامنش ☑ ساده
انواع مبلمان ، سرویس خواب، میزهای ناهارخوری و آرایشی و کامپیوتر و آکواریوم وانواع دکوراسیون و ...
سفارشات در طرح و رنگ دلخواه مشتری پذیرفته می شود
آدرس: حدفاصل شهربانی و اتوتاج ، طبقه فوقانی لباس عروس خانم گل بامدیریت آدینه پور تلفن : ۲۲۴۸۸۳۵ همراه: ۰۹۱۷۳۶۱۴۰۹۳

اهدای خون مستمر پیوند دهنده قلب ها و جان ها است
روابط عمومی سازمان انتقال خون استان هرمزگان